

پیامبر موسی و
معیارهای عقلی

پیامبر موسی و معیارهای عقلی

نویسنده : نهاد جلال حبیب الله

مترجم : عبدالرحمن صداقت

طراحی جلد و صفحه آرایی : زهردهشت کاوانی

نوبت چاپ : اول - ۲۰۲۰م

شمارگان : ۱۰۰۰ نسخه

پیامبر موسی

و

معیارهای عقلی

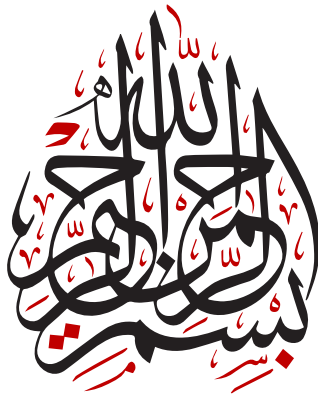
نویسنده

نهاد جلال حبیب الله

مترجم

عبدالرحمن صداقت





مقدمه‌ی مترجم

شکی نیست که عقل یکی از بزرگترین نعمت های خداوند متعال است، که به واسطه ی آن انسان را از سایر موجودات متمایز کرده و برتری بخشیده است. اما همیشه اراده و خواست و حکم و علم خدا، از عقل و درک و فهم ما برتر و بهتر است. برای تحلیل و تأویل رویدادها و وقایع تلخ و شیرین زندگی انسان و احوال جهان، به تنهایی نمی توان به توان عقلی در تفسیر و تأویل این رویداد ها پشت بست، بلکه باید به حکمت و علم و اراده ی خدا دل بست، زیرا خداوند متعال عالم پنهان و آشکار و اول و آخر و ظاهر و باطن است، و عقل انسان محدود و تأثیرپذیر است.

عقلی که در معرض زوال و فناست و تحت تاثیر عواطف و احساسات قرار می گیرد، چشمی که در معرض نابینایی است، گوشی که در معرض ناشنوایی است، قلبی که همان طور که از نامش پیداست هر لحظه در معرض دگرگونیت، هرگز نمی تواند مقدم بر حکمت و علم ازلی و ابدی و سرمدی خداوند متعال باشند.

این کتابچه ی ارزشمند در سایه ی آیات قرآن کریم، که شش موقف و ایستگاه زندگی پیامبر موسی «علیه السلام» را برای ما بیان می کند، به وضوح اثبات می کند که هرگز عقل انسان نمی تواند تحلیلگر تام وقایع باشد، و همچنین نمی تواند بر حکم و دستورات الهی مقدم باشد و در هنگام تعارض عقل و نص، یا هنگامی که عقل توان درک و فهم کامل نص را ندارد، و می پندارد که نص با عقل و منطق در تضاد است، باید عقل تسلیم نص الهی شود، و تلاش نویسنده ی گرامی نیز برای تبیین همین مقوله است.

هدف از این نوشته، تقلیل از مقام و جایگاه عقل نیست، بلکه بعد از تلاش و کوشش به اندازه ی توان خود، سپردن نتایج امور به دست خداست. و کامل کردن عقل و ذهن و هوش انسان و تجلیل آن با بهره گیری از حکمت و علم و تقدیر خداست. و منتهی، دست یافتن به آرامش حقیقیست که انسان همیشه هویدای آن است، تا عقل بتواند در سیر جهان بینی، خودشناسی و خداشناسی بهتر و صحیح تر گام بردارد.

شایسته ی حمد و ستایش است، خداوندی که انسان را به واسطه ی نعمت عقل بر سایر مخلوقات برتری بخشید، سزاوار ثناست خداوندی که در وراء نعمت عقل، برای فزونی هدایت و تربیت ربانی انسان، نور وحی و کلام و نص خویش را شاهچراغ زندگی انسان قرار داد.

در پایان از خداوند متعال خواستاریم به بهترین شیوه به نویسنده ی گرامی این اثر مبارک، پاداش دنیوی و اخروی عطا فرماید، و توفیق روز افزون و معونت خاص خود را شامل حال ایشان و هر کسی که طالب حق و مطیع نص و خامه بر کتابت هر اثری دارد تا به دین و مجتمع خدمت کند، بنماید.

مقدمه ی نویسنده

قرآن کریم سرشار از نقل سرگذشت پیامبران خداست، نه اینکه صرفاً داستانی برای لذت بردن، یا یک اطلاع رسانی تاریخی باشد، بلکه همان طور که قرآن بدان اشاره کرده است، برای پند و عبرت گرفتن از این سرگذشت هاست، بدین معنا که بر ما مسلمانان لازم است که از سرگذشت زندگی پیامبران خدا درس و عبرت بگیریم، زیرا در آن رسالتی که خداوند آن را آخرین رسالت برای بشریت قرار داده، و ویژه ی نسل بعد از نزول وحی تا روز قیامت است، این خصوصیات سرگذشت پیامبران در آن مورد بحث قرار گرفته اند، خداوند متعال نیز می فرماید:

وَكَلَّا نَقْصُ عَلَيْنِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُنَبِّئُ بِهِ فُؤَادَكَ ۖ وَجَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقُّ وَمَوْعِظَةٌ وَذِكْرٌ لِلْمُؤْمِنِينَ _ سوره ی هود/۱۲۰.

(و از اخبار و سرگذشت پیامبران و اقوام گذشته را برای تو بازگو می کنیم، تا قلبت را به وسیله ی آن استوار و محکم سازیم، و تو را از صحت کار و رسالتت مطمئن سازیم، مطمئن باش همه ی آن چه که بر تو نازل شده است، حق و راستی و عبرت و نصیحت و یاد آوری است برای مومنان).

و همچنین می فرماید:

لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لَأُولِي الْأَلْبَابِ ۗ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ وَلَٰكِن تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ

_ سوره ی یوسف/۱۱۱

(به راستی که در داستانهایشان عبرتی برای خردمندان است، (این قرآن که خداوند به وسیله آن سرگذشتهایی از غیب برای شما تعریف نمود) سخنی دروغین نیست، بلکه تصدیق کننده کتابی است که پیش از آن است، و بیانگر هر چیزی است و هدایت و رحمت است برای کسانی که ایمان می آورند).

به همین منظور، صلاح دانسیتم که موضوع مشخص زندگی یکی از پیامبران خدا را در میان بگذاریم، که آن هم موضوع معیارهای عقلی در زندگی پیامبر موسی «علیه السلام» است. تا بدانیم موقعی که تفاسیر عقلی برای موضوعی مورد بحث قرار می گرفتند، تا چه اندازه با سرانجام آن هماهنگ بودند.

یکی از پند و درس های پر اهمیت زندگی پیامبر موسی «علیه السلام» که در قرآن برای ما بیان شده است، تصحیح دیدگاه ما در مورد نقش و جایگاه عقل در برابر اراده و مشیت خداست، زیرا در بسیاری از لحظات حساس نمی توانیم از دیدگاه عقل عبور کنیم و در دایره ی محدود عقل انسانی خودمان گیر می کنیم.

سرگذشت پیامبر موسی «علیه السلام» در قرآن کریم بیان شده است، به وضوح به ما می گوید که در وراء حساب و کتاب عقل، اراده و مشیت خدا وجود دارد. زمانی که از منظر عقل و واقعیت به اقتناع می رسیم، اراده ی خدا چیزی دیگر است و از تفسیر انسانی پیشی می گیرد. به همین جهت شش ایستگاه زندگی این پیامبر اولوالعزم را به عنوان نمونه انتخاب می کنیم.

ایستگاه

۱

به دنیا آمدن موسی

موقع به دنیا آمدن موسی، زمانی بود که فرعون بد ذات، خوابی دیده بود، خواب هم نزد مصری ها، خصوصا خواب فراعنه، بر آن حکم بنا می شد، خوابی که مرگ هر نوزاد بنی اسرائیلی را به همراه داشت، شبی از آن خواب نگذشته بود که حکم کشتن هر نوزاد بنی اسرائیلی را صادر کرد و سلطه ی تنفیذ مامور شد تا این حکم را اجرا کند.

در آن هنگام موسی به دنیا آمد، تفکر هر عقلی به این پی می برد: ای مادر موسی، اگر می خواهی کودکت در امان باشد، شبانگاه به طور پنهانی شهر را ترک کن، برای پنهان کردن کودکت هر کاری انجام بده، مبادا این که سربازان فرعون به او دست پیدا کنند.

اما هنگامی که خداوند متعال مادر موسی را راهنمایی می کند، او را به چیزی امر می کند که بسیار سخت است که دل انسان آرام بگیرد و دچار ترس و رعبت نشود:

**أَنْ أَقْذِفِيهِ فِي التَّابُوتِ فَاقْذِفِيهِ فِي الْيَمِّ فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ يَأْخُذْهُ
عَدُوِّي وَعَدُوْلَهُ ؕ** _ سوره ی طه/ ۳۹.

(او را در صندوقی بگذار و به دریا بنداز، تا دریا نیز او را به ساحل بیندازد، تا کسی که دشمن من و دشمن اوست، او را بردارد و با خود ببرد).

نوزادی در صندوق گذاشته شود، و به رود نیل انداخته شود. دقت کنید، چه ترس و احتمالاتی به دل مادرش خطورت کرده است:

گویی، آب، پسر را با خود نبرد و بار دیگر او را نبینم.

پسر در رود نیل غرق می شود.

درنده ای دریایی پسر را نخورد.

رود نیل که از کنار قصر فرعون گذر می کند، مبادا سربازانش او را ببینند و بکشند...

اینها و ده ها احتمال دیگر، که از نظر عقل احتمال وقوع دارند.

تنها چیزی که مادر موسی را امیدوار کرده بود، وعده ی خدا بود که؛ او را نزد تو باز خواهم گرداند:

وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي ۗ إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ _ سوره

القصص/۷.

(نترس و اندوهگین نباش، ما او را به تو بازمی گردانیم و او را از پیامبران قرار می دهیم).

خداوند متعال به مادر موسی وعده داد اگر به این احتمالات خطرناک توجه نکند و فرمان خداوند را بجای آورد، هم کودکش را به او بازمی گرداند، و هم او را از پیامبران قرار می دهد.

با وجود این وعده ی خدا، هنوز هم قلب و درون مادر موسی، مملو از ترس و اندوه و تردید بود. اگر شفقت و مهربانی خداوند نبود، داشت قوت زانوهایش از بین می رفت و قلبش پاره می شد:

وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَىٰ فَارِعًا ۗ إِن كَادَتْ لَتَنْبُذِي بِهِ لَوْلَا أَن رَّبَّنَا عَلَي قَلْبِهَا لِتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ _ سوره ی القصص/۱۰.

(ودل مادر موسی (از هر چیز، جز فکر موسی) تهی شد (و) اگر قلب او را استوار و محکم نساخته بودیم تا از ایمان آورندگان (به وعده‌ی ما باقی) بماند، قطعاً نزدیک بود که (به واسطه غم و اندوه و جزع و فزع) آن (راز) را افشا کند (و بگوید که این فرزند من است).

آن چیزی که مادر موسی از آن بیم داشت، به وقوع پیوست، فرزندش به دست خود فرعون افتاد، گویی آنگاه از دیدگاه عقل چه امیدی به نجات کودکش باقی بماند، اگر قبلاً امیدی وجود داشت که دل یکی از سربازان در غیاب فرعون برای نوزادی بسوزد و فرمان را اجرا نکند (نوزاد را نکشد)، اکنون بدون چون و چرا نوزاد به دست کسی افتاد که حکم را صادر کرده است، به دست کسی افتاد که به خاطر حفظ نفس و زندگی و مال و سلطه‌ی خویش این حکم را صادر کرده است، نه به خاطر مصلحت عام یا به خاطر تشویق این و آن. به همین خاطر بیش از هر کسی دیگر در اجرای این فرمان حریص است، آن هم خود فرعون است که در خواب دیده است که نوزادی اینچنینی به دنیا می‌آید، و بزرگ می‌شود و تخت و سلطه‌ی فرعون را ریشه کن می‌کند.

گویی هنگامی که این خبر به گوش مادر موسی رسید، چه احساسی به او دست زده باشد، اگر در آن موقع هر کدام از ما که ایمانمان ضعیف است، فوراً می‌گفتیم:

این بود وعده‌ی خدا؟!!

این بود آن وعده‌ای که می‌فرماید: عاقبت برای ایمانداران است؟!!

این همان خدایی بود که می‌گفت: بر من توکل کنید، برایتان کافیست؟!!

اما مشاهده نمی کنیم که مادر موسی به جز اندوه داخل درون خویش، سو ظنی به خدا داشته باشد یا کلمه ی دیگری را بکار ببرد، خداوند نیز به این غم و تردید دل مادر موسی توجه دارد، همان طور که این غم و اندوه در دل هر مادری برای فرزندش یک چیز معمولی است.

بعد از آن که مادر موسی تا آخرین گامهای بیم و تردید، از خداوند نافرمانی نکرد و اطمینانش نسبت به خدا کاسته نشد، آن گاه یواش یواش، به وقوع پیوستن وعده های خدا نمایان شد، که آن هم بازگردان موسی بود به آغوش مادرش، آن هم به سه دلیل:

فَرَدَدْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ ۗ وَلِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ ۚ

سوره ی القصص/۱۳.

(اینک موسی را به مادرش باز گردانیم تا چشمش روشن شود و دلش آرام شود) و غم و اندوهش از بین برود، و نیز بداند که وعده ی خدا حق است).

اول: چشمش روشن شود و دلش آرام گیرد و به اشک اندوه هایش پایان داده شود.

دوم: از آن به بعد غم نخورد، و به پاس این ایمان قوی اش، اندوه هایش برطرف شود.

سوم: تا اینکه مادر موسی خوب بداند که وعده ی خدا حق است و به وقوع می پیوندد، حتی اگر تمامی کندوکاو های عقل به این برسند که دیگر امیدی برای عملی کردن وعده ها باقی نمانده است.

این یاس و نا امیدی حالتی است که خداوند متعال آن را دچار انسان مؤمن می کند، تا اینکه کاملاً از توان و احتمالات عقلی و انسانی دل بکند، و بعد از بکارگیری آن روشهایی که خداوند به او آموخته است، تنها به خدا دل ببندد و تنها امیدش خدا باشد، به همین خاطر

مشاهده می کنیم که پیامبران به مرحله ای از ناامیدی رسیده اند که بگویند:

(یاری خدا چه وقت خواهد بود؟)

حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصُرُ اللَّهَ _ سوره البقره/۲۱۴.

(تا اینکه پیامبر و ایماندارانی که با او بودند، می گفتند: یاری خدا چه وقت خواهد بود؟).

اولین گام به وقوع پیوستن وعده ی خدا این بود که خود فرعون و خانواده اش را خادم موسی قرار داد، آنان را وادار کرد که از این به بعد برای زنده ماندن و بزرگ کردن و دلجویی موسی تلاش کنند، اولین گام نیز پیدا کردن دایه ای (زن شیرده) بود، برای نوزدای که قبلا با دستور رسمی پادشاه، حکم قتل او صادر شده بود.

سپس خداوند شیر تمام زمین را بر موسی حرام کرد: **وَ حَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِنْ قَبْلُ** _ سوره القصص/۱۲ (و ما پیش از آن، شیر هر دایه ای را بر او حرام کردیم). این حالت قبلا برای هیچ کسی پیش نیامده بود، دیدگاه عقلی اینست که گفته شود: اگر شیر دایه ای را نخورد، شیر دایه ی دیگر را می خورد، این نه، آن، منتهی باید شیر دایه ای را بخورد، اما خداوند وعده داده است و برای وعده اش علت و سبب می آفریند: **وَأَتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا** _ سوره الکهف/۸۴ (و از هر چیزی که لازم بود وسیله ای به او عطا کردیم).

بدین صورت تمامی احتمالات نزد فرعون امتحان شدند، تا اینکه به مادر موسی رسید، آنگاه نوزاد سینه ی مادرش را به دهان گرفت.

اگر اراده ی خدا نبود، این هم دوباره بزرگترین خطر بر زندگی موسی محسوب می شد، زیرا اگر قبلا فرعون در گمان بود که مبادا این نوزاد،

بنی اسرائیلی باشد، اکنون با خوردن شیر یک زن بنی اسرائیلی توسط موسی، این گمان هم از بین می رود، امکان داشت که فرعون گمان ببرد که این خود مادرش است، زیرا شیر او را می خورد.

مرحله ی دوم به وقوع پیوستن وعده، به یک عُمر نیاز داشت: (او را از پیامبران قرار خواهیم داد)، بلاخره این وعده هم به وقوع پیوست.

فرار موسی

موسی در کاخ فرعون بزرگ شد و به مکانت ویژه ای در مملکت مصر دست یافت، زیرا فرعون پسری نداشت که او را جانشین خود قرار دهد، برای همه امیدی بود تا فرعون از بی اولادی نجات پیدا کند. در این هنگام امتحان بزرگی بر سر راه موسی قرار گرفت که به احتمال زیاد مرگ موسی را به دنبال داشت، آن هم جانب داری از مردی بنی اسرائیلی بود هنگامی که یک قبطی می خواست به او ستم کند، موسی هم مشت محکمی را به او زد که باعث کشتن آن مرد قبطی شد، سپس این موضوع آشکار شد، و همان فردی که موسی او را یاری کرد، باعث آشکار شدن کار موسی شد.

این خبر به فرعون رسید، فوراً دستور به قتل رساندن موسی را صادر کرد، زیرا یکی از شهروندان بلند پایه را به قتل رسانده بود، که این کار در نظر آنان خط قرمز بود. اینک اگر موسی ده نفر را از بنی اسرائیل به قتل می رساند که شهروندان درجه سه در مصر بودند مجازات نمی شد.

به همین خاطر موسی از همان ابتدا به نتیجه ی کارش پی برد، و قبل از اینکه آشکار شود دچار ترس و بیم شد، و با ترس و بیم در شهر رفت و آمد می کرد، و به اخبار و سخنان مردم گوش می داد تا بداند کسی چیزی نمی گوید:

فَأَصْبَحَ فِي الْمَدِينَةِ خَائِفًا يَتَرَقَّبُ _ سوره القصص/ ۱۸

(موسی در آن شهری که مرد قبطی را به قتل رسانده بود، دچار ترس و بیم شده بود، و هر لحظه انتظار حادثه ای را می کشید).

ترس و بیم موسی بجا بود، به همین خاطر موقعی که کار موسی (کشتن مرد قبطی) آشکار و معلوم شد، دستور فرعون علیه او صادر شد: (دستور به قتل رساندن موسی).

از دیدگاه عقل، امیدی برای موسی باقی نمانده است، زیرا فرعون فردی صاحب اختیار بود، هر دستوری را که صادر می کرد، می بایست اجرا شود، و به هیچ عنوان در آن کوتاهی نشود، فقط یک بار دستورش را بر موسی اجرا نکرد که آن نیز هنگام نوزادی و شیرخوارگی موسی بود، اگر نه، دستوراتش را علیه افراد نزدیک خود نیز اجرا می کرد، به همین خاطر مشاهده می کنیم که همسرش؛ آسیه را به قتل رساند و به او رحم نکرد، پس چه امیدی باقی می ماند که دستور قتل موسی اجرا نشود.

دوباره خداوند موسی را نجات داد، و برای این کار، فردی را سبب قرار داد تا خبر را به موسی برساند:

وَجَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ يَسْعَى قَالَ يَا مُوسَى إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ _ سوره القصص/ ۲۰

(در این هنگام مردی از دورترین نقطه ی شهر شتابان به سوی موسی آمد و گفت: ای موسی، اطرافیان فرعون در مورد تو مشورت می کنند و نقشه می کشند تا تو را بکشند، پس (فورا) از شهر خارج شو، زیرا من از دلسوزان و خیر خواهان تو هستم).

اگر از منظر عقل به آواره شدن موسی نگاه کنیم، می بایست موسی دچار زندگی سخت و تلخی شود، زیرا:

موسی در کاخ فرعون بزرگ شده بود و سردی و گرمی را ندیده بود، سختی و اندوه را ندیده بود، اما ناگهان با دست و جیب خالی آواره می شود، امیدی برای او باقی نمی ماند.

موسی بیم این را داشت که نتواند از دست سربازان فرعون نجات پیدا کند، و انتظار نمی رفت که از قلمرو فرعون جان سالم به در برد، زیرا دستور تعقیب و کشتن موسی توسط فرعون صادر شده، و به تمامی یگان های سربازی رسیده بود، اگر از مرزها هم خارج می شد، هنوز هم این خطر وجود داشت که در آن جا نیز توسط جاسوسان و مخبران فرعون، موسی به فرعون بازگردانده شود.

اما خواست و اراده ی خدا چیزی دیگر بود:

موسی به جای فرعون، به مرئی دیگری دست پیدا کرد که آن هم یکی از پیامبران خدا (شعیب) بود.

به جای اینکه فقط به او غذا داده شود و هیچ چیزی را نیاموزد، کار و شغلی را نیز پیدا کرد.

به جای بیخانمانی، با دختر یکی از پیامبران ازدواج کرد و خداوند متعال به زندگی او و سروسامان بخشید.

قَالَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُنْكِحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ عَلَيَّ أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمَانِي حَجَّجَ فَإِنْ أَتَمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِنْدِكَ وَمَا أُرِيدُ أَنْ أَسْقَ عَلَيْكَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ * قَالَ ذَلِكَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ أَيَّمَا الْأَجْلِينَ فَضَيْتَ فَلَا عُدْوَانَ عَلَيَّ وَاللَّهُ عَلَيَّ مَا نَقُولُ وَكَيْلٌ

سوره القصص/ ۱۷ و ۲۸

پیامبر شعیب به موسی گفت: من می خواهم یکی از دخترانم را به همسری تو در آورم به این شرط که هشت سال برای من کار (چوپانی)

کنی، و اگر ده سال را تمام کنی اینک از مردانگی خودت است، و نمی خواهم بر تو اجبار کنم و بر تو سخت بگیرم، اگر خدا بخواهد به زودی خواهی دانست که من به وعده ی خود عمل می کنم و مرا از صالحان خواهی یافت. موسی (پیشنهاد شعیب را پذیرفت) و گفت: این قرارداد بین من و تو برقرار باشد، آنگاه به خواست خودم هر کدام از دو مدت (هشت سال یا ده سال) را به انجام رساندم، پس بر من ستمی نخواهد شد، و خداوند بر آنچه که ما می گوییم (و قرار گذاشتیم گواه و) وکیل است.

فرستادن موسی به سوی فرعون

هنگامی که موسی مدت (چوپانی) خویش را به پایان رساند، و خواست که با همسر و فرزندان به سوی خویشاوندانش بازگردد، امید می کرد که بعد از ده سال موضوع به قتل رساندن مرد قبطنی به پایان رسیده باشد و کسی موسی را بازنشاسد، به امید اینکه به مصر برگردد و مخفیانه نزد مادر و خویشاوندانش زندگی کند.

در آن هنگام، خداوند به او امر می کند که نزد فرعون برود و او را به دو چیز دعوت کند:

اول: یکتاپرستی و دست برداشتن از ادعای خداوندی، این هم به معنای دست بردن به مقدسات سرزمین مصر است، زیرا در آن سرزمین، فرعون بسان خدایی بود، و عقیده ی مردم هم بر آن بنا شده بود، بدین معنا که موضوع، تجاوز کردن به استقلال حریم دینی مملکت مصر بود.

دوم: دست برداشتن از ظلم، این هم به معنای دست بردن به سلطه و نفوذ و صلاحیت فرعون بود، به مفهومی دیگر، کوتاه کردن محدوده ی قدرت و سلطه ی فرعون بود، آن فرعونی که از بیم از دست دادن سلطه و قدرتی که داشت، به خاطر دیدن یک خواب هزاران نوزاد را به قتل رساند، اکنون کسی نزد او برود و روبه رو به او بگوید که حکمرانی ات ستمگرانه است و باید حدودی برای تجاوزاتت قرار داده شود.

این فرمان، ترسی را در دل موسی به وجود آورد، برای ترس و بیمش هم دلیل داشت، و دلایش از دیدگاه عقلی کاملاً بجا بودند:

می ترسم که به من باور نداشته باشند و مرا تکذیب کنند.

می ترسم که سخنانم را نفهمند، چون بیانم روان نیست.

در گذشته گناهی انجام داده ام، و می ترسم اگر نزد آنان بروم، به خاطر این گناه مرا قصاص کنند.

قَالَ رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ* وَيَضِيقُ صَدْرِي وَلَا يَنْظِلُ
لِسَانِي فَأَرْسِلْ إِلَى هَارُونَ* وَلَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ _ سوره

الشعراء/۱۲-۱۴

(موسی گفت: پروردگارا! می ترسم که مرا تکذیب کنند، و سینه ام تنگ شود(دلتنگ شوم) و (عقده ی) زبانم باز نشود(نتوانم پیامم را به خوبی برسانم)، پس به برادرم؛ هارون نیز رسالت بده تا مرا یاری کند، و آنان بر گردن من ادعای گناهی دارند (مراد قصاص مرد ستمگری است که با یک مرد مظلوم بنی اسرائیلی درگیر شده بود، و به هنگام میانجیگری موسی، اشتباهاً توسط موسی به قتل رسید)، پس می ترسم که مرا بخاطر آن قصاص کنند).

تمامی ترس های موسی به وقوع پیوستند، هنگامی که نزد فرعون و سران قوم رفت، قبل از فرعون، سران قوم و اطرافیان فرعون موسی را تکذیب کردند، و به او تهمت زدند.

وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَدْرُ مُوسَى وَقَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ
وَيَذَرَكْ وَاللَّهِتَكَ _ سوره ی الاعراف/۱۲۷

(اشراف قوم فرعون گفتند: آیا موسی و قومش را رها می کنی تا در زمین فساد نمایند، و تو و خدایانت را رها کند؟!)

خداوند متعال هارون را یار و همراه موسی قرار داد، تا مشکل عدم فصاحت موسی در صحبت کردن را برطرف کند.

هنگامی که موسی پیام را به فرعون رساند، فوراً (فرعون) موضوع قتل مرد قبلی را به میان آورد:

وَفَعَلْتَ فَعَلْتِكَ الَّتِي فَعَلْتَ _ سوره‌ی الشعراء/ ۱۹

(و انجام دادی آن کاری را که انجام دادی (و یکی از افراد ما را با مشت کشتی)).

ترس و بیم تنها نزد موسی نبود، بلکه هارون هم دچار ترس و بیم شده بود، بدین معنا که بعد از گفتوگو با یکدیگر، به این نتیجه رسیدند که دچار خطر و تهدیداتی می شوند:

قَالَ رَبَّنَا إِنَّنَا نَخَافُ أَنْ يُفْرِظَ عَلَيْنَا أَوْ أَنْ يَطَّعِنَ _ سوره‌ی طه/ ۴۵

(موسی و هارون) گفتند: پروردگارا، ما می ترسیم که فرعون، (قبل از بیان استدلال و آوردن معجزات) بر ما پیشی گرفته و طغیان خود را (نسبت به بنی اسرائیل) افزایش دهد.

اما چیزی که قدرت و توان و یقین را به موسی می بخشید، وعده‌ی خدا برای او و برادرش؛ هارون بود:

قَالَ لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمَا أَسْمَعُ وَأَرَى _ سوره‌ی طه/ ۴۶

(خداوند فرمود: نترسید، همانا من با شما هستم (و همه چیز را) می شنوم و می بینم).

سرانجام، موسی و هارون همان طور که خداوند متعال به آنان امر کرده بود، تمامی ترس و احتمال و تفسیرات و تأویلات علقی شان را کنار نهادند، و همان کارهایی را انجام دادند که خداوند آنان را بدان

راهنمایی کرده بود، و همان سلاحی را به کار گرفتند که خداوند به آنان داده بود، مستقیماً خود را به مرکز قدرت مصر که همان فرعون است، رساندند، زیرا مطمئن بودند که خداوند آنان را یاری می نماید.

با هر معیار عقلی می بایست که دستور کشتن موسی اولین موضوعی باشد که در مورد آن صحبت شود، چون موسی از قانون فرار کرده بود و پرونده ی دیگری داشت (کشتن مرد قبطی)، سپس دست بردن به مقدسات قوم و مملکت (مصر) دومین تهمتی بود که می بایست بخاطر آن مستقیماً موسی و هارون مجازات شوند.

اما نتیجه چیزی دیگر شد، فرعون از عملکرد هجوم و حمله، به عملکرد دفاعی روی آورد، آنگاه دلایل نبوت را از موسی طلب می کرد، و با او در مورد خدایی غیر از خودش مناقشه می کرد، قرار رویارویی آشکار را با موسی می گذاشت. و به همین خاطر، شروع به فراخوانی ساحران مملکت مصر کرد، تا حقیقت پیامبری و رسالت موسی را با شکست مواجه کند، سرانجام با شکست فرعون و پیروزی موسی به پایان رسید.

ایستگاه

۴

ایمان آوردن از روی اختیار و اجبار

هنگامی که موسی رسالت الهی را تبلیغ کرد و دلایل لازم را در مورد آن ارائه داد، جامعه ی مصر به چند دسته تقسیم شد. دسته ای که بیشترشان بنی اسرائیلی بودند، به موسی ایمان آوردند، اکثریت نیز که قبطنی ها و اطرافیان فرعون بودند ایمان نیاوردند، و به معاندت با رسالت موسی برخاستند، اما چیزی که جای تعجب است، تفاوت ایمان ساحران فرعون با وعده ی ایمان آوردن فرعون و لشکریانش، و پشیمان شدنشان است.

اول: هنگامی که قرار رویارویی موسی و ساحران فرعون گذاشته شد، که به «**یوم الزینه**» مشهور بود، تمامی احتمالات به این نزدیک بودند که بزرگترین و سخت ترین معاندت با رسالت موسی در آن روز صورت گیرد، زیرا ساحران بر مبنای توانایی و مهارت انتخاب شده بودند، و پیمان بزرگی از جانب فرعون به آنان داده شده بود.

وَابْعَثْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ*يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَحَابٍ عَلِيمٍ*فَجَمَعَ
السَّحَرَةَ لِمِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ*وَقِيلَ لِلنَّاسِ هَلْ أَنْتُمْ مُجْتَمِعُونَ*لَعَلَّنَا
نَتَّبِعُ السَّحَرَةَ إِنْ كَانُوا هُمْ الْعَالِيِينَ*فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ قَالُوا لِفِرْعَوْنَ أَإِنَّا
لِنَأْتِيَنَّكَ إِنْ كُنَّا نَحْنُ الْعَالِيِينَ*قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ إِذَا لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ _ سوره ی

الشعراء/۳۶-۴۲،

(افرادی را برای گردآوری (ساحران) به همه ی شهرها اعزام کن،

تا هر ساحر ماهر و چیره دستی را نزد تو بیاورند، پس جادوگران در موعد روزی معلوم گردآوری شدند، و به مردم گفته شد: آیا شما نیز جمع می شوید؟ به امید اینکه اگر ساحران پیروز شدند از آنان پیروی کنیم. پس هنگامی که ساحران (از شهرها به نزد فرعون) آمدند به او گفتند: آیا اگر ما پیروز شویم پاداشی داریم؟ فرعون گفت: آری، در این صورت (علاوه بر پاداش) حتماً شما از مقربان دربار خواهید بود).

تجربه ی انکار کردن، با وجود دانستن حقایق و راستی ها، یکی از خصلت های فرعون و درباریانش بود، همان طور که قرآن کریم می فرماید:

وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا - سوره ی النمل/ ۱۴

(و با آن که در دل به آن یقین داشتند، از روی ستم و برتری جویی انکارش کردند).

به همین خاطر می بایست که سرسخت ترین دشمنان موسی ساحران باشند، تا هیچ امیدی به ایمان آوردنشان وجود نداشته باشد، بلکه امیدی به ایمان آوردن آن مردمی وجود داشت که برای تماشای آنان آمده بودن، و خارج از دایره ی آن کشمکش بودند، اما بعد از اینکه ساحران تجربه و مهارت خود را به نمایش گذاشتند، و سپس معجزه ی موسی را دیدند، بدون تردید ایمان آوردند، آن هم چه ایمانی! آماده بودند که در راه خدا جان خود را فدا کنند.

قَالَ فِرْعَوْنُ آمَنْتُمْ بِهِ قَبْلَ أَنْ آدَنَ لَكُمْ إِنَّ هَذَا لَمَكْرٌ مَكْرُومُهُ فِي الْمَدِينَةِ لِيُخْرِجُوا مِنْهَا أَهْلَهَا لِيَفْسُوفَ تَعْلَمُونَ * لَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ ثُمَّ لَأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ * قَالُوا إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ * وَمَا نُنْقِمُ مِنْهَا إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِآيَاتِ رَبِّنَا لَمَّا جَاءَتْنَا - سوره ی الاعراف/ ۱۲۳-۱۲۶

(فرعون (به ساحران) گفت: آیا پیش از آن که به شما اجازه دهم به او ایمان آوردید؟ قطعاً این نیرنگی است که در شهر به راه انداخته

اید تا مردمش (قبطی ها) را از آن بیرون کنید پس به زودی خواهید دانست (که چه چیزی را بر سر شما خواهم آورد)، قطعا دستها و پاهایتان را یکی از چپ و یکی از راست خواهم برید سپس همه شما را به دار خواهم آویخت، (ساحران) گفتند: (مهم نیست چون) ما به سوی پروردگاران بازخواهیم گشت، و (معلوم است که) تو جز برای این ما را به مجازات نمی رسانی که ما به معجزات پروردگاران وقتی برای ما آمد ایمان آوردیم).

در برابر این، واکنش فرعون و درباریانش را می بینیم، هنگامی که خداوند آنان را به چندیدن شیوه عذاب داد، قول می دهند اگر خداوند این عذاب را از سر آنان بردارد، ایمان می آورند،

فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجَرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ وَالِدَّمَ آيَاتٍ مُّفَصَّلَاتٍ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُّجْرِمِينَ* وَلَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ قَالُوا يَا مُوسَى ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ لَئِن كَشَفْتَ عَنَّا الرِّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ وَلَنُرْسِلَنَّ مَعَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ* فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ الرِّجْزَ إِلَىٰ أَجَلٍ هُمْ بِالْغُوهِ إِذَا هُمْ يَنْكُتُونَ _ سورهی الاعراف/۱۳۳-۱۳۵

(پس ما بر آنان طوفان و ملخ (را فرستادیم تا خودشان و مزرعه هایشان را از بین ببریم)، و کنه ریز و غوکها و خون را به صورت نشانه هایی آشکار (برای عذاب دادنشان) فرستادیم و (از روی عناد و تکبر) باز سرکشی کردند و (اساسا) گروهی بدکار بودند، و هنگامی که عذاب بر آنان فرود آمد گفتند ای موسی از پروردگارت بخواه به خاطر عهدی که نزد تو دارد، قطعا اگر این عذاب را از ما برطرف کنی حتما به تو ایمان خواهیم آورد و بنی اسرائیل را قطعا با تو روانه خواهیم کرد، و چون عذاب را تا مدت معلومی که آنان بدان رسیدند از آنها برداشتیم باز هم پیمان شکنی کردند).

با توجه به معیار عقلی، احتمال مسلمان شدن و ایمان آوردن این مردم خیلی نزدیک است، زیرا به خاطر این عذابهای مختلف به ضعف خود و قدرت پروردگارشان پی برده بودند، و می بایست این عذابها و معجزات باعث ایمان آوردنشان شود، همان گونه که اگر در این عصر بیماری و مصیبت و فاجعه ای رخ دهد و ضعف و ناتوانی بشریت را آشکار کند، همگی انتظار داریم که به کثرت مردم ایمان بیاوردند و مسلمان شوند، همان وضعیت در آن زمان (زمان فرعون) به شیوه ای بارزتر و آشکار تر وجود داشت، ولی هر چند که به صورت رسمی قول دادند که ایمان بیاورند، اما بعد از وعده و پیمانشان پشیمان شدند و سر باز زدند.

ایستگاه



غرق شدن فرعون و لشکریانش

بعد از آن همه رویارویی و کشمکش میان ایمانداران و فرعون و درباریان، بعد از آنکه امیدی به ایمان آوردن فرعون و لشکریانش باقی نماند، موسی «علیه السلام» مأمور شد که بنی اسرائیل و ایمانداران را از زیر سلطه ی فرعون برهاند و مملکت مصر را ترک کنند، این یکی از درخواست های موسی «علیه السلام» (از فرعون) بود:

أَنْ أُرْسِلَ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ _ سوره ی الشعراء/ ۱۷

(بنی اسرائیل را همراه با ما بفرست)، زیرا فرعون حق بیرون رفتن از مصر را از بنی اسرائیل سلب کرده بود، اما وقتی که عذاب الهی، فرعون و بی باوران را در بر گرفت، پیمان داد اگر عذاب از سر آنان برداشته شود بنی اسرائیل را با موسی می فرستد:

وَلَنُرْسِلَنَّ مَعَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ _ سوره ی الاعراف/ ۱۳۴

(و بنی اسرائیل را قطعا با تو روانه می کنیم): اما بعد از رفع بلا و برداشتن عذاب، به پیمانش عمل نکرد.

به هر حال، فرعون دستور داد که به ایمانداران حمله شود و از بین برده شوند. اما قبل از این، خداوند به موسی فرمان کرد که همراه با بنی اسرائیل مصر را ترک کنند، چون زیاد طول نمی کشد که به آنان حمله خواهد شد:

وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِيٰ إِنَّكُمْ مُّتَّبِعُونَ _ سوره‌ی الشعراء/ ۵۲

(و به موسی وحی کردیم که بندگان مرا شبانگاه (از مصر) بیرون ببر (به سوی دریا ببر)، زیرا شما (از جانب دشمنانتان) تعقیب خواهید شد).

از طرف دیگر، فرعون راهنمایی های لازم برای این کار را صادر کرد، که در تمامی شهرها و مناطق دستورات او ابلاغ شود که شامل موارد زیر می شود:

اطرافیان موسی (بنی اسرائیل و ایمانداران) در مملکت، اقلیت هستند و باعث ایجاد بیزاری و مشکلات برای ما شده اند.

همگی به خطرات آنان آگاه هستیم، و گام لازم را برداشته ایم، و آنان در برابر ما ضعیف هستند، و به آسانی بر آنان پیروز خواهیم شد.

باید قبل از اینکه از مملکت خارج شوند به آنان حمله شود و از بین برده شوند:

فَأَرْسَلَ فِرْعَوْنُ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ * إِنَّ هَؤُلَاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ * وَإِنَّهُمْ لَنَا لَغَائِظُونَ * وَإِنَّا لَجَمِيعٌ حَاذِرُونَ _ سوره‌ی الشعراء/ ۵۳-۵۵

(پس فرعون به شهرها مأمور فرستاد تا لشکر و سپاه را گردآورند، تبلیغات ماموران فرعون درباره ی موسی و یارانش این بود: همانا اینها گروه اندکی هستند، که نسبت به ما خشم و نفرت دارند، و ما همگی آگاه و هوشیار و آماده ی دفاع هستیم).

یک سپاه بزرگ فرعون دنبال موسی و پیروانش افتاد، تا اینکه به ساحل نیل رسیدند و راهی برای فرار باقی نماند، وضعیتی اینچنینی به وجود آمد: تعداد معدودی از پیروان موسی «علیه السلام» به همراه

زن و بچه، بدون اسلحه و بدون اینکه هیچ تجربه ی جنگی داشت باشند، بیمناک و مظلومان چندین ساله ی تحت سلطه ی فرعون، در کمینی قرار گرفتند، جلویشان دریاست و اطرافشان با سپاهی بزرگ و مهاجم احاطه شده است.

سپاه میلیونی و مسلح فرعون که در طول سالیان متمادی به قتل و عام عادت کرده و هنرهای رزمی را آموخته بودند، در اوج قدرت و توانایی برای هجوم کردن به گروهی مظلوم که هیچ اسلحه ای در دست نداشتند، آمده بودند.

به همین خاطر یاران موسی با هر عقل و واقعیتی که تفسیر کردند، امیدی برای نجات باقی نمانده بود، آشکارا بیم و ترس خود را اظهار می کردند و می گفتند: *إِنَّا لَمُدْرَكُونَ* _ سوره ی العراء/ ۶۱، (یاران موسی گفتند: (ما به دام افتادیم و) آنان به ما دست خواهند یافت).

اما موسی «علیه السلام» که زندگی اش سر تا پا مملو از این تجربه هاست که خداوند به داد او رسیده است، معیار های عقلی در تمامی موضوعات تعیین کننده نیستند، پس بی درنگ و بدون تردید فرمود: *كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ* _ سوره ی الشعراء/ ۶۲، (این چنین نیست، قطعاً پروردگارم با من است و به زودی مرا هدایت خواهد کرد)، چون موسی «علیه السلام» می دانست هنگامی که خداوند به او امر کرده که مصر را ترک کند، در وسط راه او را تنها نمی گذارد، اولین بار که او را به سوی فرعون فرستاد، به او قول داد که همگام با تو و هارون می شوم و می بینم و به تنهایی شما را رها نمی کنم، اکنون بعد از اثر بخشی و نتیجه دهی دعوت موسی، چگونه خداوند متعال آنان را رها می کند.

صدق و صحت یقین موسی به وقوع پیوست، و خداوند متعال دریا را برای آنان شکافت، و مسلمانان نجات پیدا کردند، و فرعون

و لشکریانش غرق شدند، در مدتی بسیار کوتاه کسانی که از دیدگاه عقل باید از بین می رفتند، نجات پیدا کردند، و کسانی هم که قرار بود آهنگ پیروزی برپا کنند، غرق شدند و از بین رفتند:

فَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ ۖ فَانْفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ * وَأَزْلَفْنَا ثَمَّ الْآخِرِينَ * وَأَنْجَيْنَا مُوسَىٰ وَمَنْ مَعَهُ أَجْمَعِينَ * ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخِرِينَ _ سوره‌ی الشعراء/ ۶۳-۶۶

(پس به موسی وحی کردیم که عصایت را به دریا بزن، (هنگامی که عصایت را به دریا زد) دریا شکافت و هر پاره‌ای مثل کوهی بزرگ گردید. آنگاه گروه دیگر (لشکر فرعون) را به آنجا نزدیک کردیم، و موسی و هر کسی را که با او بود، همگی را (از دریا عبور و) نجات دادیم. سپس گروه دیگر (فرعون و فرعونیان) را غرق کردیم).

دیدار موسی و خضر

یکی دیگر از ایستگاه های زندگی پیامبر موسی «علیه السلام»، دیدار ایشان با شخصیتی بنام «خضر» است^(۱). سبب و علت به هم رسیدنشان خواست و اراده ی خداوند بود، برای اینکه پیامبر موسی بداند که داناترین انسان روی زمین نیست، و همچنین چند درسی را از این شخصیت درباره ی وجه آشکار و وجه پنهان هر رویداد و واقعه ای، یاد بگیرد.

در حدیثی که ابن عباس آن را روایت می کند، پیامبر خدا «صلی الله علیه و سلم» می فرماید: بینما موسی فی ملأ من بنی اسرائیل إذ جاءه رجلٌ فقال له: هل تعلم أحدًا أعلم منك؟ فقال موسی: لا، فأوحی الله إلی موسی: بل عبدنا الخضرُ، فسأل موسی السبیلَ إلی لُقّیّه فجعل الله له الحوتَ آیهً وقیل له: إذا فقَدَت الحوتَ فارْجِعْ فَإِنَّكَ تَلْقَاه فسار موسی ما شاء الله أن یسیرَ ثمَّ قال لفتاه: آتِنَا غداءنا فقال لموسی حينَ سأله الغداء: {رَأَيْتَ إِذْ أَوْتَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الحوتَ وما أَنسانيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ} قال ذلك ما كُنَّا نَبغي فارتدَّا على آثارِهِما **قصصًا} فوجدا خضرًا** _ صحيح البخاری، كتاب العلم، رقم الحديث ۷۴

(۱) - در مورد اینکه؛ آیا خضر یکی از پیامبران خداست، یا یکی از بنده گان خداست و رسالت به او داده نشده است، اختلاف نظر وجود دارد، تعدادی از علما برای اثبات اینکه خضر یکی از پیامبران الهی بوده است دلیل می آورند، و در نظر تعدادی دیگر، ایشان پیامبر نبوده است.

(روزی موسی در میان گروهی از قوم بنی اسرائیل بود، در آن هنگام مردی نزد موسی آمد و به او گفت: آیا تو کسی را سراغ داری که از تو داناتر و عالم تر باشد؟ موسی فرمود: خیر، پس خداوند به موسی وحی کرد و فرمود: بلکه بنده ی ما خضر (از تو دانا تر است، پس موسی از خداوند خواست تا راه رسیدن به آن بنده (خضر) را به او نشان دهد، خداوند متعال ماهی را نشانه ی رسیدن به او قرار داد، به او فرمود: اگر ماهی را گم کردی، بازگرد، چون آنگاه به او (خضر) می رسی. موسی در دریا به دنبال پدیدار شدن آن ماهی (حوت) بود، تا اینکه موسی به جوان (همراه) خود گفت: غذای چاشت ما را بیاور، جوان (همراه) هنگامی که موسی از او درخواست غذای چاشت کرد به موسی گفت: آیا به یاد داری وقتی که (برای استراحت) به کنار صخره رفتیم، و من ماهی را فراموش کردم، و کسی جز شیطان آن را از یاد من نبرد تا آن را یادآوری کنم. (موسی) گفت: این همان (محل قراری) بود که در پی آن بودیم. پس از همان راه برگشتند، در حالی که رد پای خود را (به دقت) دنبال می کردند. پس در آنجا خضر را پیدا کردند).

بدین شیوه دیدار موسی و خضر میسر شد، دیداری که از همان ابتدا یکدیگر را می شناختند، یعنی به شیوه ای نبود که خضر نداند آن کسی که نزدش آمده است، یکی از پیامبران خداست، بلکه همان طور که در صحیح بخاری آمده است: **فسلم علیه موسی فکشف عن وجهه وقال هل بأرضي من سلام من أنت قال أنا موسی قال موسی بني إسرائيل قال نعم قال فما شأنك قال جئت لتعلمني مما علمت رشدا قال أما يكفیک أن التوراة بیديك وأن الوحي يأتيك يا موسی إن لي علما لا ينبغي لك أن تعلمه وإن لك علما لا ينبغي لي أن أعلمه فأخذ طائر بمنقاره من البحر وقال والله ما علمي وما علمك في جنب علم الله إلا كما أخذ هذا الطائر بمنقاره من البحر** _ صحیح البخاری، کتاب التفسیر

هنگامی که موسی، خضر را دید، به او سلام کرد، او (خضر) لباسش را (که دراز کشیده بود) از روی چهره اش برداشت، گفت: در سرزمین من و سلام؟ نام تو چیست؟ (موسی) گفت: من موسی هستم، خضر گفت: موسای بنی اسرائیل؟ (موسی) گفت: بله. خضر گفت: برای چه کاری آمده ای؟ (موسی) گفت: آمده ام تا از علمی که تو به سوی آن رهنمود شده ای و به تو آموخته شده است، چیزی را از تو بیاموزم، (خضر) گفت: آیا برای تو این کافی نیست که تورات در دستان توست و برای تو وحی می آید؟ ای موسی، من علمی دارم که شایسته نیست تو آن را بیاموزی، و تو نیز علمی داری که شایسته نیست من آن را بیاموزم. در آن هنگام پرنده ای با منقارش چیزی را از روی دریا برداشت، خضر گفت: سوگند به خدا، هم علم من و هم علم تو، در برابر علم خدا مانند آن چیزی است که این پرنده با منقارش از دریا برداشت).

سپس شروط رفاقت و همراهی گذاشته شد، شرط هم عملی شد و باعث از هم جدا شدن موسی و خضر شد.

خضر یکی از بنده گان خداست، که از جانب خداوند متعال، رحمت و علم لَدُنَّی^(۱) به او عطا شده بود.

موسی نیز یکی از پیامبران اولولعزم است، که خداوند متعال درباره ی ایشان می فرماید:

وَاصْطَلَعْنَاكَ لِنَفْسِي _ سوره ی طه/ ۴۱

(و من تو را برای خودم ساختم (و پرورش دادم).

(۱) - کلمه «لَدُنَّی» در زبان عربی به معنای «نزد» است، و یاء آن یای نسبت است. مقصود از علم لدنی علومی است که بدون وسایط و ابزار مادی و عادی از خداوند متعال دریافت می شود به او عطا شده بود..

درخواست موسی از یکی از بنده گان خدا (خضر) این بود که آیا می توانم تو را همراهی کنم تا (از علم و معرفتی که به تو بخشیده شده است) من هم چیزی از آن بیاموزم، خضر به دلیل تجربه ای که از گذشته داشت، و اینکه مردم نمی توانستند از کار های او سر در بیاورند، جوابش برای پیامبر موسی این بود که تو هرگز نمی توانی با من شکبیا باشی و صبر پیشه کنی، دلیلش هم این است که تو به چیز هایی که روی می دهند علم نداری. اما پیامبر موسی پیمان داد که شکبیا باشد و از خود صبر و تحمل نشان دهد، شرط خضر هم برای رفاقت این بود که نباید از من هیچ سوالی بپرسی، تا هنگامی که خودم در مورد رویداد ها برایت سخن می گویم، موسی نیز این شرط را قبول کرد، اما در اولین مرحله نتوانست به عهدش پایبند باشد، ولی خضر تا سه مرحله به موسی مهلت رفاقت و همراهی با خود را داد.

فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا* قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَى أَنْ تُعَلِّمَني مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا* قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا* وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَى مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا* قَالَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا* قَالَ فَإِنِ اتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّى أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا* فَانْطَلَقَا حَتَّى إِذَا رَكَبَا فِي السَّفِينَةِ خَرَقَهَا* قَالَ أَخَرَقْتَهَا لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا إِمْرًا* قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا* قَالَ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ وَلَا تُزِهِنِي مِنَ أَمْرِي عُسْرًا* فَانْطَلَقَا حَتَّى إِذَا لَقِيَا غُلَامًا فَقَتَلَهُ قَالَ أَقْتَلْتَنِي نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُكْرًا* قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا* قَالَ إِنْ سَأَلْتُكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَاحِبْنِي ۚ قَدْ بَلَغْتَ مِنَ لَدُنِّي عُذْرًا* فَانْطَلَقَا حَتَّى إِذَا أَتَيَا أَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَطْعَمَا أَهْلَهَا فَأَبْوَا أَنْ يُضَيِّفُوهُمَا فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدُ أَنْ يَنْقُضَ فَاقَامَهُ ۚ قَالَ لَوْ شِئْتَ لَاتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا ۗ

پس (در آنجا موسی و جوانی که همراهش بود) بندهای از بندگان ما (خضر) را یافتند که از جانب خود، رحمتی (عظیم) به او عطا کرده بودیم و از نزد خود علمی (فراوان) به او آموخته بودیم. موسی به او (خضر) گفت: آیا (اجازه می‌دهی) که در پی تو بیایم (تو را همراهی کنم)، تا از آن علم و معرفتی که به تو آموخته اند، به من بیاموزی؟ (خضر) گفت: تو هرگز نمی‌توانی در همراهی من صبر و تحمل داشته باشی. و چگونه بر چیزی که آگاهی کامل به (راز و وجه پنهان) آن نداری صبر می‌کنی؟ (موسی) گفت: به خواست خدا مرا شکیبیا خواهی یافت و در هیچ کاری، از تو نافرمانی نخواهم کرد.

(خضر) گفت: پس اگر مرا دنبال کردی (با من همراه شدی)، از چیزی (از کارهای شگفت من) سوال نکن، تا هنگامی که خودم درباره‌ی آن برای تو سخن می‌گویم. پس آن دو (موسی و خضر) به راه افتادند، تا آنکه سوار کشتی شدند. (خضر) آن را سوراخ کرد.

موسی (از روی اعتراض یا تعجب) گفت: آیا آن را سوراخ کردی تا سرنشینان آن را غرق کنی؟ به راستی که کار ناروا و منکری انجام دادی! (خضر) گفت: آیا نگفتم تو هرگز نمی‌توانی همراه من شکیبیا باشی؟ (موسی) گفت: مرا به خاطر فراموشی‌ام مؤاخذه نکن و از این کارم بر من سختگیری نکن. پس به راه خود ادامه دادند تا به نوجوانی برخورد کردند، پس خضر او را کشت.

موسی گفت: آیا بی‌گناهی را بدون آنکه کسی را کشته باشد، کشتی؟ به راستی کار ناپسندیده و منکری انجام دادی! (خضر) گفت: آیا نگفتم تو هرگز نمی‌توانی همراه من شکیبیا باشی؟ (موسی) گفت: اگر از این به بعد چیزی از تو پرسیدم، دیگر با من همراهی نکن، قطعاً از سوی من معذور خواهی بود (و اگر رهایم کنی حق داری و اعتراضی نخواهم داشت). پس هر دو به راه خود ادامه دادند تا به اهل یک

آبادی رسیدند، از اهل آنجا درخواست غذا کردند، آنان از میزبانی کردن از آن دو امتناع کردند. پس آن دو (موسی و خضر) در آنجا دیواری را یافتند که در حال ریزش و تخریب بود. خضر، دیوار را از نو ساخت. (موسی با تعجب) گفت: اگر می‌خواستی برای این کار مزد می‌گرفتی!.

اگر به این سه رویداد دقت کنیم، در هر سه مورد تفسیر عقلی و واقعی پیامبر موسی «علیه السلام» بسیار دقیق و زیباست، هر معیار عقلی دیگری نیز اگر به کار می‌رفت، همان تفسیر را برای رویدادها می‌کرد، ولی با وجود این، حق با خضر بود، زیرا در وراء حدود عقل، از جانب خداوند به خضر در مورد رویدادها علم عطا شده بود. به همین خاطر خضر، قبل از خداحافظی، برای اینکه هیچ گمانی در دل موسی به وجود نیاید، برای او توضیح لازم را داد که در وراء حدود عقل و مشهودات، علومی وجود دارد که انسان به آن پی نمی‌برد، و این کارها را خودسرانه انجام نداده است، بلکه این از مرز و محدوده ی انسان خارج است و خداوند او را به انجام این کارها رهنمود کرده است. با اینکه پیامبر موسی شخصا همان چیز را تجربه کرده بود، مانند: رویدادن معجزه هایش و عبور از دریا و دوازده چشمه و ... که در توان و عقل و قناعت انسان نمی‌گنجیدند، اما هنوز هم تعدادی تجربه ی متفاوت وجود داشتند که می‌بایست موسی آنان را ببیند، خداوند متعال هم از طریق خضر این تجارب را به موسی نشان داد.

توضیحات و تأویلات خضر در مورد هر سه رویداد بدین صورت بود:

قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَنِي وَبَيْنِكَ ۚ سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا* أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا* وَأَمَّا الْعُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ

مُؤْمِنِينَ فَخَشِينَا أَنْ يُرْهِقَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا* فَأَرَدْنَا أَنْ يُبْدِلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِنْهُ زَكَاءً وَأَقْرَبَ رُحْمًا* وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ ۗ وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي ۗ ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا _ سوره ی الکهف/ ۷۸-۸۲

خضر) گفت: اینک (بنابر شرطی که گذاشته بودیم) هنگام جدایی من و توس، بزودی تو را از تأویل و راز آنچه نتوانستی بر آن صبر کنی آگاه خواهم ساخت. اما آن کشتی (که سوراخ کردم) مال بینوایانی بود که در دریا کار می کردند. خواستم آن را معیوب کنم، (چون) در پیش آنان پادشاهی بود که غاصبانه و به زور، هر کشتی (سالمی) را می گرفت. و اما نوجوانی (که او را کشتم) پدر و مادرش هر دو مؤمن بودند. ترسیدیم که او پدر و مادر (مؤمنش) را به کفر و طغیان وادار کند. (بنابراین) خواستیم که پروردگارشان به جای او (فرزندی) پاک تر و بهتر و مهربان تر را به آنان بدهد. و اما آن دیوار (در حال تخریب و ریزش)، مال دو نوجوان یتیم در آن شهر بود و زیر آن دیوار، گنجی برای آن دو یتیم وجود داشت و پدرشان مردی صالح بود. پس پروردگارت اراده کرد که آن دو نوجوان به حدّ رشد (و بلوغ) خود برسند (و بزرگ شوند) و گنج خویش را که رحمتی از سوی پروردگارت بود استخراج کنند (و مطمئن باش) من این کارها را خودسرانه انجام ندادم. این بود تأویل و راز آنچه نتوانستی بر آن صبر کنی و شکیبایی ورزی.

امروزه مشکل میان عقل و نقل (نص) این است که افرادی نقل را تا جایی قبول می کنند که معیارهای عقل محدود انسانی روی زمین در عصر امروز، آن را قبول دارند، بدین معنا که عقل محدود انسانی را که هم از نظر زمان و مکان و اوضاع و آداب و رسوم محدود است، بر نقلی که از محدوده ی زمان و مکان و اوضاع و آداب و رسوم عبور کرده است، حاکم می کنند.

کسانی که در این عصر، عقل را بر نقل مقدم می کنند دو مشکل اساسی دارند:

مشکل اول: اینست که از صحت نقل اطمینان ندارند، مشاهده می کنیم که بسیاری از آنان نسبت به قرآن یا حدیث در شک و گمانند، تعدادی از آنان به این باور ندارند که قرآن از جانب خداست یا اینکه تمام آن (برای ما) نقل شده باشد، تعدادی نیز به این باور ندارند که حدیث، بخشی از نقل و نص باشد یا اینکه به شیوه ای درست و صحیح روایت شده باشد.

مشکل دوم: اینست که برای فهم این نقل، تنها از عقل خودشان استفاده می کنند، عقلی که نباید از محدوده ی جغرافیایی و اوضاع و عصر خودشان عبور کند، اگر این تایید شود به لکه ای برای نقل تبدیل می شود، زیرا هنگامی که همان حدود و اوضاع و زمان سپری شود، مدل جدید هر کدام از آنان نمایان می شود، آنگاه اگر عقل مطیع این موانع (محدوده ی جغرافیایی و اوضاع و عصر) شده باشد، در هنگام رویارویی با مدل جدید آنان (محدوده ی جغرافیایی و اوضاع و عصر) و (پیشامد عصری جدید) شکاف و کمبود و کاستی، دامنگیر نقل می شود.

مثالی برای توضیح بیشتر:

در حدیثی آمده است که پیامبر خدا «صلی الله علیه و سلم» می فرماید:

وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تُكَلَّمَ السَّبَّاعُ الْإِنْسَ وَحَتَّى تُكَلَّمَ الرَّجُلَ عَدْبَةَ سَوْطِهِ وَشِرَاكَ نَعْلِهِ، وَتُخْبِرَهُ فَخِذُهُ بِمَا أَحَدَتْ أَهْلُهُ

مِن بَعْدِهِ _ مسند حمد بن حنبل، الرقم ۱۹۷۱، سنن الترمذی، باب ما جاء فی کلام السباع، الرقم ۲۱۸۱ و قال حسن صحیح غریب.

(سوگند به کسی که جانم در دست او است، روز قیامت نمی آید؛ مگر این که حیوانات وحشی با انسان‌ها و مرد با دسته تازیانه و بند کفش خود سخن می‌گویند و ران پایش او را از اتفاقاتی که بعداً برای خانواده‌اش می‌افتد آگاه می‌کند).

این حدیث، با معیار عقلی از نظر زمان، تا دو قرن قبل غیر صحیح قلمداد می‌شد، زیرا عقلیت دو قرن قبل هیچ‌گاه تصور نمی‌کرد که حیوان وحشی با انسان سخن بگوید، به همین خاطر بسیار آسان این حدیث را موضوع محسوب می‌کردند و کسانی که این حدیث را روایت کرده بودند، متهم می‌کردند، و روایت حدیث را زیر سوال می‌بردند. حتی کسانی که پایبند عقل بودند اما آن را (آن حدیث را) رد نمی‌کردند، آن را به شیوه‌ای دیگر تاویل می‌کردند. امروزه هم بسیار از آنان به این گونه تاویل می‌کنند، می‌پندارند که منظور از این حدیث آموزش دادن حیوانات وحشی است که امروزه به آن «سپرک» گفته می‌شود.

اما برای عقل امروز، قبول این حدیث، معمولی است، زیرا می‌تواند تصور کند که دستگاهی برای انسان و حیوان ساخته شود که بتوانند با هم صحبت کنند.

به همان شیوه، عقل دیروز سخن گفتن کفش را قبول نمی‌کرد، اما عقل امروز این کار را معمولی می‌داند.

در خاتمه، دوباره به سخن خضر اشاره می‌کنم که در ابتدای دیدارش با موسی، هنگامی که در کنار دریا ایستاده بودند و پرنده‌ای با منقارش، چیزی را از دریا برداشت _ آب یا هر چیزی دیگر _ خضر و موسی با هم به این منظره نگاه می‌کردند، آنگاه خضر گفت: **والله ما علمي وما علمك في جنب علم الله إلا كما أخذ هذا الطائر بمنقاره من**

البحر _ صحیح البخاری، کتاب التفسیر القرآن، الرقم ۴۷۲۶

(سوگند به خدا، هم علم من و هم علم تو، در برابر علم خدا مانند آن چیزی است که این پرنده با منقارش از دریا برداشت).

فهرست

- مقدمه‌ی مترجم..... ۵
- مقدمه‌ی نویسنده..... ۷
- ایستگاه ۱ : به دنیا آمدن موسی..... ۹
- ایستگاه ۲ : فرار موسی..... ۱۵
- ایستگاه ۳ : فرستادن موسی به سوی فرعون..... ۱۹
- ایستگاه ۴ : ایمان آوردن از روی اختیار و اجبار..... ۲۳
- ایستگاه ۵ : غرق شدن فرعون و لشکریانش..... ۲۷
- ایستگاه ۶ : دیدار موسی و خضر..... ۳۱